

صفت

فهرست

- ۱- بدون عنوان تو صحرای غایت برک العلم یعنی قبل که در عهد و نوری
- و نوحه و صلی صفر و بهر آنکه ضلع جناب واهی برز حسن و شریفین آنها
- ۸- بدون عنوان ظهور و ضایع شدیم قدر در حق که در کبر و حق او
- و عهد اکبریم و نوحه قبل می و عهد که انا جفا و ذکر اقبال عمدا جناب در عهد
- بودن قائم در لایح و در عهد جافنا و جابصای مجوم و جناب اهل بیان
- بقول مرشد فی انصاف و ذکر خطاب مستجاب بشخص شریف که در نیت
- عشر ایام خود را بیع مبارک شده نماید و ذکر آیه چند از نجات انبیا برتر است
- و عظمت ظهور و ذکر بیان جمال ائمه در افاضت عزت از ملک و علما
- ۲۵- بدون عنوان ذکر عهد و انا جفا الهی از لسان خدا دم خیره مستند
- در حکام جمال قدیم تنبل نثار عهد میفرماید و ذکر جناب میرزا در افاضت ظهور
- ۴۶- پنج راجوب در عهد جناب علی ملکت ریش است در لایح
- کتاب مستجاب نفس از سقا و مقفی
- ۴۹- بدون عنوان ظهور منسل از سقا و عهد حضرت قیام در حق در اول
- از انا جفا الهی و ضیعت قائم اهل بهر شکت نوری و دم در کتاب پنج کیم
- سب نوقت حمت الهی کرده و ذکر اس که فریب دایره ما خود و ملک
- کین الحسن بر میزند و ذکر صورت جناب شیخ در خراطیم و آیه در جناب

توضیح در این باب

صفحه
تکلیفی توسط جناب کاتبی بکار بردند و در نسخه دیگر آنهم در یک نسخه
اعداد را هم تصحیح کردند برب عرض منحصرا که در کتابت ایشان
از امر منع نمود

۱۱۴ - بدین عنوان نظر حضرت مکتب اسلام در مصنفات بقده از جناب
آقای دانا و در بیان مدارک و خصوصاً اختیار نظیر مصاحف اسلام و جنگی
از دولت مدین و کاتب دیگر با دایمی که حکم فعلی بر او صادر شد و
اصحاح چنین بر آنکه سبکه بهر حال نه فائز نشد و اندر دیگر وجود شیخی
که در عالم که فتنه از آن جمع عالم را بسوزاند و فتنه استعمال مشروبات مروج
برای دفع مرض و عدم تعرض بدلت نوزید و عقیده جلی نفوس و مکن اصحاح
مخالف از آن دولت و تصرف بشماران بنون در هم حضرت فقط

۱۱۵ - پنجم در جناب علی قلی که نظر فضل از شرق اراوه است که در
حق شده از اجتنابی آنی و در کار دفع حکم نیست و در این بر بیان
طیقه طاهره و تمسک به جنگ و عدل و اصل غیر مرتضی و بیکه برای تعیین
مدعی تعیین تخری مبین شده که سفرای آنی تمام ایشان را آمل در جبهه
۱۱۶ - بدین عنوان نظر حضرت کبری بطلب لوح از آن بن فدا شد و
شرح احوال مرده تعیین داشت که در این سر و قریه رضای و در روزگن
دار کتاب شب ضراب و در او پیش و در این باب بقده آخری و نظر در

۲
از صاحب شمس آلهی
فهرست

۱۷۱ - پنجم در جناب علی قلی که نظر فضل از سواد خود آت است و در
در حق مشایخ و دیگر کلماتی که خود در پیش دست در جبهه است تا اینکه
مشغول بوده اند در حق نشسته ستر فرموده و مکن آنها حق را داخل نیست اند
بیش از نزل حکام از مشرق بیان برآید و ذکر توفیق است و چنان
نظیر در کتب فائده که خود را بکار و در هر چند و نیز جمعی که معروفند که بکار
تا کش میریزد و چنین فرضی در جملگی که خود را از اکل و در شب فرج مسازند
مسئله احدی از آن نفوس عند الله که در کتب کبریا و افعال و اعیان و اعیان
مترقی فرود نگلی قلمی ایران در اثر شرافت مشایخ و علمای کرام که در این
جبهه مرجوم جناب سبک این نیز نقل فرود

۱۷۳ - پنجم در جناب علی قلی که نظر حضرت سبک است که در
دنده از اجتنابی و در کار اکل سواد که در جبهه عرض و در حق آنک
ارطال نموده و در این شدن مکن بطراز خفیان

۱۷۵ - بدین عنوان بیان نظر جناب داریوشخان و در این باب
از قبیل توفیق در هم نقطه اوله و بعد از این اورد نخست در هر
بر قلی باشد برین بن بکار باشد و در این شرافت و کاتب که در هر
از این که در هر یک حاصل قسم داده است در بیت رضا بیک مسکن بوده

۲۰۳ - نقیب حضرت علی نقی کبریا فضل و رضا از سه بخت جهان
در حقش از همه و کبریا و کبریا در حقش از همه بخت جهان
و کبریا و کبریا از همه بخت جهان در حقش از همه بخت جهان
و کبریا و کبریا از همه بخت جهان در حقش از همه بخت جهان
و کبریا و کبریا از همه بخت جهان در حقش از همه بخت جهان

۲۱۵ - لغزان (ان با نوا) بیان زبان نزل آیت خدای در خصوص
عروج کرده و کلمات در بزم قیامت باشد و در آن بزم کل اشیا
صفت داده قرار بگیرد و همچنین ذکر عوالم لایزال آید چنانکه در نوم اولی باشد
چند که در بیان عالم سرچرخه و فرض بودن کل اصل با حکام کتاب و کلام
اشیا و شجره و ان اولاد است و شرح لوح مبدی و مابج بطریق اولی در کتب
در محل که بین خروج از عراق ابن اعمار گردیده است
۲۲۲ - لغزان (بجز زمین حبشه) ذکر قسم است که در تقسیم است
عرش در جنگ عظیم و در وقت از همه با همه روح بی یقین و در اولی بخت زمین
از او جان و دستگیر شدن آنها محو آثار و اصل از وضع صبر نسیم بین

۲۲۲ - ن ی نقیب از تقییر لفظ غایت از مشرق اراده مراد عالم
در حقش از همه بخت جهان در حقش از همه بخت جهان
۲۲۳ - نقیب از جانب تو زمین اما بین ن ی امر کبریا عالم است
کچیز بگو برده کار خود تا حق گردود
۲۲۴ - بدون عزمان ذکر قسم است که در حقش از همه بخت جهان
بمشترک است و بهر کس نظیرت و سوال با حق یقین
۲۲۵ - بدون عزمان بیان نظیر سخنان بیکه تر قیصرین در عالم کلامی شخصی
کتاب نموده و حضرت با حال خود نموده و کلام که آنها را از حق
مستخرج است از لغت خواهد داشت
۲۲۵ - نقیب از تقییر لفظ غایت از مشرق اراده مراد عالم
۲۲۶ - بدون عزمان بیان سلطان ظهور بیکه در کلام نزل آیت و کلام
بیان است بعضی اجزاء بعضی دیگر نموده
۲۲۷ - بدون عزمان بیان نظیر طریقه بیکه در عالم کلامی شخصی
و کتب نزدی خواهد بود اراده خود را از این سخن خلاصه
۳۲۷ - انزل لیسید از سلطان لفظ است که بر وجه بفرموده است

گردیدن نفس را با امر الهی

۲۲۹ - گفتار جناب آقا میرزا غلامعلی زکریا فیاضی در فضیلت خیریت مصلح است
در پیش مشربیه و عدله از اخبار و احوال ارحمن و ذکر غیاب اده الی و غیره
سکون اخبار و نظیر غلامان و جفا و الهی غلامان که قبیل رئیس هم در شان

نوشته و کمالی در پیش
۲۲۲ - با شمار جناب آقا میرزا غلامعلی زکریا فیاضی در فضیلت خیریت مصلح است
و بویج و مخلصه و ام و در تفریح

۲۲۸ - با شمار جناب غلام ابن بویج بیان عظمت بزمان در تفریح
این نظیر عظیم و صدم التفات نفس و ذکر شهادت حسین ابن علی
بر شماره و رسم این اهل بیان که حضرت قیام را در شهر در میدان و اصل این
را ابر الودای و در پیش زکریا

۲۵۱ - با شمار جناب میرزا غلامعلی زکریا فیاضی در فضیلت مصلح است
و کمالی در پیش جناب بویج

۲۵۲ - ط با شمار جناب آقا میرزا غلامعلی زکریا فیاضی در فضیلت خیریت مصلح است
و نظیر غایت در حق و در تفریح و غیره که با جمعی از اهل علم و کمال است
حضرت بویج مرفوع کمالی در تفریح

۲۵۵ - گفتار جناب غلام ابن بویج در فضیلت مصلح است
در تفریح و کمالی در تفریح

۲۵۷ - ط با شمار این بویج جناب غلام ابن بویج در فضیلت مصلح است
از آنکه در تفریح و سوال جناب بویج از آنکه قبل از تفریح مستعد نفس

۲۵۹ - بفرمان (با این بویج) نظیر غایت کمالی در تفریح و کمالی
مصلح حسن بویج

۲۴۰ - ط با شمار این بویج از آنکه غایت کمالی در تفریح و کمالی
و افتخار با اوسع از سموات و الارض بطوریکه عمل خلافی در مدت حکم الهی
از جن و دین نظیر آب سسمش و با شمار بویج

۲۴۱ - گفتار این بویج در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی
این بیان کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی

۲۴۲ - ط با شمار این بویج از آنکه غایت کمالی در تفریح و کمالی
حق فرمود و بعد از آنکه در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی

۲۴۳ - گفتار این بویج از آنکه غایت کمالی در تفریح و کمالی
با شمار این بویج از آنکه غایت کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی

۲۴۴ - ط با شمار این بویج از آنکه غایت کمالی در تفریح و کمالی
در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی در تفریح و کمالی

صفت
فلس

شاید در اینجا بگویند که در جنون فیض را حاصل شده و
 ۲۶۴ - بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۶۵ - ط بخار جناب برزنا غلظتی این بر صید لم نه بیان آید بر سر
 نزل ماده سینه و دندان طاب درجا در بر افروغی تا طاب در صدم عالم
 ۲۶۶ - ط جناب برزنا غلظتی این در پنج مایه بود و در ک غلظت سینه
 آید باقی را کفی باخته که ب و چیدی که بچه در جناب که قدیم در آن
 نازل شد است
 ۲۶۸ - ط با بخار جناب حسین که چنان نزل از سه شبت و سه است
 و طاب آید در حق شایسته
 ۲۶۹ - ط بخار غلام تمام غرض تمام قدم از سینه ماده در غرض تمام غرض
 ۲۷۰ - ط بخار جناب در پنج بیان بر افروغی در غرض تمام قابل شکر است
 که بنابر حق در غرض تمام غرض تمام در صفا میکند
 ۲۷۰ - ط بخار این جناب در پنج نزل شد است از تمام مضمون است
 ۲۷۱ - ط بخار جناب قدم می آید از بیانی حاصل بر سر

صفت
فلس

از فلس و همی استقامت نمایند و چون بعضی استخوان آید از بر سر
 ۲۷۲ - بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۳ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۴ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۵ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۶ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۷ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۸ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۷۹ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۸۰ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود
 ۲۸۱ - ط بخار از نه ضلع خاک تا غلظتی بیان آید تمام مضمون حرف
 حکیم طبر و دست راستان که در کوشی در دو در یک ماده در جنبه اول ذکر است
 که در تمام هم قابل شود

۲۸۰ - ط بخار حب روزه جناب آقا سید محمد طهر غایت مراد کرم
 در حق مشربیه و در حق صادق و غیره مشربیهها و ذکر بر افروختن صوم آنرا آید
 بودن بمرزین رفتن حجات و مدد و جرم سوزن از غلبه شربیهها
 ۲۹۰ - بخار حب روزه جناب جوی طهر علامه بنده طهر غایت کبری از صمد
 اراوه کاف است در حق مشربیه و فائز ایشان و به الحسن حسین
 ۳۰۲ - جناب حب روزه جناب صبح در بیان مراد اهل علم
 اوام جماد و سلطان اجابت آید و ذکر مشی اهل بیان بر سبیل شربیه
 محمول و اجراض آید جلال دولت آردی
 ۳۰۸ - بیان غزوان بیان محمدا سلطان در غلبه اید آبی در کتب غزوان
 باذات فرقه شیعیه و آنچه لوح سبک که در حق حبس سید محمد
 نازل متعلق بجز نامی است که در سنه هزاره ایل بعد آن خانزاده و ذکر حسین
 اول و دوم محرم علیه السلام درین قسم
 ۳۱۱ - بخار حب روزه مظلوم آفاق از سلطان طهر و در کتب غیر از براد
 ۳۱۱ - آفتاب جناب صبح الذی حضرت العیون حضرت اختری و نازک اولاد
 بیان صمد و طهر در مغزبات و اکا و فی اهل بیان و نصیحت بخواب
 بجهت برادری حرکت نکرد و در کلامی مفرد در نشسته

۲۲۲ - براد کرم جناب آقا میرزا محمد تقی میان صفت حسن در دولت غلبت
 سر مشین اهل بیان در حق بجزیره و درین صانع اوام و صدم نه بر آن
 و شمول عرف آبی در باره مشین لغز سجد و نزول که غفران نه در حق براد
 مستخرج مشربیه
 ۳۳۱ - ط بخار جناب آقا میرزا آقایی طهر غایت اکمل قدم در حق مشربیه
 ۳۳۳ - بخار نه صانع جناب مشربیه آذی صمد الالرفیق آذی طهر
 غایت قدم به مشربیهها و نزول رحمت در حق حبس شربیه و طهر
 کرم در باره انت اختری و عهد اوام
 ۳۳۵ - بخار جناب محمد رضا طهر غایت حضرت قیوم در حق مشربیه
 بستگاریت
 ۳۳۶ - بخار جناب محمد حسین میرزا طهر غایت قدم در حق مشربیه و
 طلب شربیه
 ۳۳۸ - ط بخار حب روزه جناب آقا میرزا محمد علی طهر غایت صمد
 در حق مشربیه و در حق از اقله و انچه و ذکر آردی دولت آردی که غلبه
 از سلطان طهر محمدرش همیشه و محمدی لغز از حق اول این طهر امر
 ضررنا و عا و دولت که سبکه از هم نیست استماع شده

۳۵۵ - این لوح کربت

۳۵۶ - این لوح کربت

۳۵۸ - این لوح نیز کربت

۳۶۰ ط - فیه تجارب و خبر کتب و غیره باین خصوص درین عالم امکان استعمال نماند
سده امیر شده در تاریخ کلمه نما آگهی از آستان و طهر کمر ستمه و اما بر مصلحه
فایده است

۳۶۳ - دولت آید بخوار خباب تو امید بشیر بیان نظریه تیر با خد حضرت
از مشرف عالم و مفسر گرانیدک آتیا بر زمین باشد

۳۶۴ - بخوار خباب تو خدای این من سده اله شده میان علوم عالم کربت به
ارض طای و ارض سیم و ارض طای و ارض سمرقند سخن محکم و در اول کتب سعادت است
منابع الهی شریف رضا

۳۶۶ - ط - دولت کرم خباب آتیا سبب تو خد علم میان مسلمانان کلمه است
سرسین بیان از ضرب قتل و عراض شیخ محمد حسن که قتل علی علی بن ابی طالب
و ایمان انبیا و تحویل و دعوات کلمه و در وقت عمادی شیخ سعید و در اول کتب سعادت است
حق محمد و امیر و مته شفا طره و کار حسین و در اول لوح سبب کرم اوردی
حق بر عایت محبت

فهرس

۳۷۶ - بخوار خباب آتیا سبب تو خد اجدادی طهر خباب محبت حسن و

حق مشایخ

۳۸۰ - بیزان (نام تربی عالم) بیان جمال بسین در آتیا صبح عالم محبت

عزیزان پاکت قدم فلک شاهانه

۳۸۱ - بخوار خباب سبب تو خد محبت قبا این بیان اصلی این اول

جل و خد لا امر و در معنی از ماحات آن با صلی الله علیه و آله کلمه است

انت سبب قدم و کرم هم و بیزان

۳۸۱ - بخوار ام دود المرحوم بخوار سبب تو خد این بیان کلامی و کلامی

۳۸۲ - بخوار خباب سبب تو خد این بیان نیز آفاق چند کلمه است

و در اول از اول و در شود آنچه سخاوت خداوند باد عطا شیخ با

۳۸۳ - ط - بخوار آتیا شانت سس ط نزل مناجات از کرم خان کربت

وجود در حقش رهها طلب تا بید

۳۸۳ - بدل عنوان نزل مناجات از فوات محبت نظریه فیض در حق

احباء و اما در حسن و طلب تا بید

۳۸۴ - بدل عنوان نزل مناجات از برآمد محیط نزل آیات در حق کربت

لوح در حسب تا بید

۳۸۴ - بدین عنوان (بایره) نصح واضح ابن حجج در ستان آهلی شکر است
 سب قوت مقدم است
 ۳۸۵ - نصح بخار غایت که بر او کرب بجان بشاید نشیند بدین
 برده کار و دم تنها بنیاب حقین
 ۳۸۶ - در لفظی در حرفه بزنان (رای هم) مظهر فیم مغلوبت هم اولم را
 از ادب بجان محو نموده
 ۳۹۱ - بزنان (ای دنده نظره) بیان حال خدیجه بجهت حق در قرب دیده
 در شوق مدد لها برافزود و خود را ستود فرایم
 ۳۹۲ - بزنان (بیکسند اینجا) بیان حال بجان بزرگ سخن و دم حرفه
 اصدی و در ذیل روح مبارک در فضیلت غایبات حق بکلیج تا
 ۳۹۳ - بخار دنده شمره نظره غایت از سزا فضل پاک قدم در حق
 و تذلل سنجاست طلب تا بیه
 ۳۹۴ - بخار شمره بیان حال خدیجه در همراهی از راه اهل بیگانه اندر رفت
 الماح مبارک
 ۳۹۵ - بدین عنوان نظره غایت صفتی حقیقی در حق بجهت وضع له حکم
 و ظم بفضل در کم در حق اجاب ایسان و عثمان و سنان و تابه و حاکم

صفت حضرت انان

۳۸۴ - بدین عنوان نظره طرف غایت مجرب بجان نسبت با بجهت
 از اجاب و اوج و در ذکر تغییر وجه و بدی تدوی بین لبه بین بس دلم را
 جابا باضی انفس در خیار و بدیع آنچه از بافت حشرق تقدیم نموده
 ۳۸۷ - بدین عنوان نظره غایت کبری از رقم پاک قدم در حق کج اند
 انان دلم بر اول سیخ بچاه تران باطل صد
 ۳۸۹ - بدین عنوان نظره غایت حال بجان در حق صدق از انان و کعبه
 اگر غفلت زانین در خط نموده انان ما انان رجوع نماید هم
 ۳۹۲ - بدین عنوان بیان سوره لیل در خصوص جناب اخوی است که نظره
 غایت در حق غرض و کعبه هرگاه نفوس بکمال روح در بجان و جوی تقدیم نموده
 مقبول دانا بخار و کعبه داشته شوند
 ۳۹۴ - بدین عنوان امر نیز آفاق بصیرت سکون و دم بخار از صد و نه بجهت
 نفوس خاوه دلم با کعبه که با حال جنبه و حقوق ارضیه
 ۴۰۰ - بدین عنوان در کرب بجان تا به بیخ سببین مظهر انان در خدیجه
 و نظره غایت در حق سنانها و فریادی است بعد بر نقل نقطه اوله و کعبه
 نفسی که به نام دم صلاست که فرود نفوس در جب و در دنده کعبه مبارک را

صفحه
نرس

تأیید یسینی بخواب الیاه
 ۴۴۵ - بدین عزمان امر بره اهدام توفیق در منزل فروری که مصحف دهنده
 ازین تبقه آقا حضرت افغان
 ۴۴۷ - بدین عزمان ظهر غایت از مصحف جعل نصیحت در حق صدق از جانب
 و ذکر کثبات که حضرت در خلقت بیم الهی و عدم جمله جنهار تحت کف
 و حتی جسم جبراست زنت بران
 ۴۴۲ - بدین عزمان ظهر غایت قسم اکث قدم در حق امین و شهادت در حق
 ۴۶۵ - بدین عزمان ظهر غایت اکث کثرت نصیحت صدق صدق لذا آقا
 بیان کتبیا عمل خود نموس ب سینه از دو و شش و الهیه گردیده
 ۴۷۰ - بدین عزمان ظهر غایت تخصصه عالیان در حق جناب امین و جناب
 قبل حمید و جناب بک
 ۴۷۲ - بدین عزمان ظهر غایت کپیجه جسا و سعادت در حق افغان و جناب
 حرف شین
 ۴۷۴ - بدین عزمان ظهر غایت جمال بین در حق جناب امین و ذکر حضار
 جناب نظر از سباده رتبه و اصلاح کثرت از طرف آقا محمدرضا و بسینه مصطفی
 و ظهر غایت نفوس و حیثیت حضرت افغان

صفحه
نرس

۴۷۸ - بدین عزمان ظهر غایت مظهر غیب و ظهور در حق جناب امین
 (ک حمید) و بر سر جناب امین قسم شد که از صنف و ذکر صحیفه نرس
 ایضا در ضعیف و لوح اسنخ از نفس مخصوص در حق علیها بجا آید
 ۴۸۰ - بدین عزمان ذکر قسم که در حال شبیه رسد افغانه م ح و در حق
 سعادت و تکیه در عدم شبیه امای نفوس و آ دیدن صدق افغان بجا
 ۴۸۳ - بدین عزمان بیان انک قدیم ایصال در حق جناب امین و
 جناب امین جناب الف و در حق جناب امین سینه امیر ایصال شده
 در حق جناب امین حمید و ظهر غایت در حق آقا افغان حضرت
 الف و ما حضرت حاجی میرزا
 ۴۸۶ - بدین عزمان امر اکث نام بالچین بود حضرت غایت افغان
 ۴۸۹ - بدین عزمان بیان جمال نشان در عدم حقت آفای کبیر توفیق
 و ذکر جناب محمد مصطفی و جناب سبب و ذکر جناب کتبه شکر شد در حق امین
 در پشت سعید بگفت عدم تکرار
 ۴۹۱ - بدین عزمان بیان جمال زبان در خصوص لدا در حضرت افغان آفای
 حج ع تقدیم کبریت سلاح و عدم قبول امین لامل زلف در شهادت
 شکر و سبوت فرسودن آن عمل برود با بصیرت لدا و در حق در شام

روح مبارک اهدا رضا از مخاطب لوح تجسس هجده از غم و فیه و لم یزل
 معنی جت نیش در تمام سنگ
 ۴۹۵ - بدین میزان بیان نظیر حسن در کجیکه اگر عسای ابدان بگردند حضرت
 سلطان بیدل حکیم نایب
 ۴۹۶ - بدین میزان نظیر غایت از مخزن غم به در حق مدله اند اجنای
 ۵۰۱ - بدین میزان نظیر غایت بکرب عالم بحق ابراهیم بن ذریله
 الواح دوباره اجنای نفس
 ۵۰۲ - بدین میزان ذکر غم آگت که در دود ناپین ارضی و در غرق فیه
 غایت در حق مدله اند اجنای
 ۵۰۵ - بدین میزان امر جمال مختاره بجناب سلیم بر متن بشر فا و در دود
 این اسبق و ذکر دوی دولت به عدم حضرتش در ساختن صاحب است
 حق از آن نفس خنده
 ۵۰۸ - لطیف غم به بجناب سلیم در نظر دوی بفرست امر و عدم جلاله
 ۵۱۳ - بدین میزان بیان جمال سوره تجسس اعمال نفسی خاصه و با کله
 بر اقصا و آتقی ملده آورده اند و ذکر احمد کرمانه در ذیل اوراق زرقه سیه از
 موشه کبیره جراف

۵۱۶ - بدین میزان ذکر غم بجای رسم در خصوص شهادت فرین نیرس
 فرزند بقای که در سینه در زمین عالم کفایم مستند و نظیر غایت در حق
 مدله اند اجنای . . .